

چون کل زخون دیده اوسخ دامت

بوی جان با نغم ز پیر نیست	کوی از جان سرشته شد بدونت
آه آنکازین تنمت بیستم	من کرم ز بوی پیر نیست
بر کمال کچه نازکست و لطیف	در لطافت نمی رسد به تننت
میوه های بهشت اگر خوششت	ای همه به کرمه ام ذقنت
ای خوشتر از همه که کوش میگردم	فکنه از لبشکر مشکنت
هرگز از کوش من بخندد رفت	ذوق آواز و لذت سخت
دو جای تبلیغ کای جان	
همچ کای ندیده از دست	
پیران سر کشیدم سر دره سگانت	موی سفید کرم جار و بر استانت
ای از ملا داروید کتاب تابان	مشکین کمان کشیده من چون کمانت
کز زنده همانند بر قدمم کفرسم	تاب کبره نیار از آنانی میا نبت
لعل قر جان و من هم دارم دیده ای	بشینی دهی که باد با جانم فدای نبت
سوم بر بین برات کنی مجوی زبانم	یاد رخداد بخشه صبری بر من زبانم
من کیستم که پیغمبری ز کلبی تو	کاشتم شعله سینه خاوی ز پیر استانت
یکجور سر و عده کردی لعل است تمام	خود لطف کن و کردی دستا از شما
خوبی پاک کن خمدار از رخ کز نشت	لوح صبور مجاز در خضار شوی بی نبت

دشنای از زبانت بگذرد از دهان  
 یاز زبان آن کس که کوبد از زبانت  
 او واضح و الهی جیب نیست  
 ظاهرش ز دستانت  
 والمیل نقاب علیه نیست  
 یاسین علی بر است نیست

پادشاهی تو و خندان همه شیل و شست  
 باد از سره امرا هم حرم حسرت  
 لذت جاشنی لطف و کرم از سستی  
 دوسر حرفی رسد از خانه مشکین رفت

رقی کیشی از حال دل خود جای  
 جای آن دارد اگر خوش بچکار از نکت

عشقت کرد که عهده ارباب سلامت  
 شهرت کرد جای تو در مان خانه نکریم  
 ذوق رسد از آن تو در ز نمل قسم  
 از آتش در سرفک برون علمه بین

بر شاگرد شمسیت نیست علامت  
 با مستقدان میگذد اظهار کرامت  
 قد علمت او پست شو زین قدر قاف  
 هر نفس که بجای نه بسوزد ای خط است

تاکید بر آمدن و تیز رفتنست  
 جای تو نیست سینه تاریک و تنگ من  
 دارم ز تو هر سر موی هزار درد  
 آه بر آن که میزند از تو بیجا من

خود ریزم از دو دیده که خرم بگردد  
 تشنه دیده که جای که چشمه ز نشت  
 درد آن نیست یکسر مورحم بر نشت  
 هر شعله که کوی جبهه از نمل نشت

ناکره فرشی راه رسو روی نشت  
 که تار و پود پیر من آزرده شد نشت  
 دامن کشان بجای اگر بگذردی شود  
 چون